

## تبار شمع...



بهر روز ورزنده

آنان که خاموش نمی شوند

آن گاه که بازار فریب  
پر رونق تر از حقیقت بود،  
و نان را از تنور نیرنگ بیرون می کشیدند،  
بیداران شب های سیاه  
و نگهبانان شرم و شرف  
چراغ را روشن نگه داشتند،  
چون ستاره ای در شب  
که هیچ ابری نمی پوشاندش.

ایستادند، بی پرچم،  
بی مزد ستایش، بی طمع جاودانگی و روزی؛  
اما استوار، چونان سروهای کهنسال،  
که در تندباد، تن به شکستن نمی دهند.

نه زر، دل هایشان را خرید،  
نه تازیانه، قامتشان را خم کرد،  
و نه زهر تهمت، لبانشان را بست.  
و چنین، آن روشنائی را به میراث گذاشتند.

و شما نیز وارثان همان شمعید؛  
می سوزید تا راه برای دیگران روشن بماند.

خواب را وانهادید و رؤیا را پاس داشتید؛  
تا تاریکی بداند، صاحب ابدی زمین نیست.  
تا بداند که بهار،  
هرچند دیر،  
از زیر آوار سنگین ترین برف ها نیز سر برمی آورد.

شما وجدان های بیدار  
و تپش پنهان تاریخید،  
نبض روزگار،  
و آتشی نهفته در زیر خاکستر؛  
که هنوز رویای عدالت را در سینه می پرورانید.

بایستید،  
رو در روی دروغ؛  
که اگر شما خاموش شوید،  
دروغ، جامه قانون خواهد پوشید،  
و حقیقت، در کوچه های فراموشی  
سرگردان خواهد ماند.

بایستید،  
حتی اگر جهان، دروغ را جشن بگیرد؛  
زیرا هنوز در نگاه شما  
جرقه ای از خورشید زنده است؛

و تا آن جرقه باقی است،  
شب، هرگز پیروز نخواهد شد.